



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۵۸

در وصالت چرا بیاموزم
در فراق ت چرا بیاموزم؟

یا تو با درد من بیامیزی
یا من از تو دوا بیاموزم

می گریزی ز من که نادانم
یا بیامیزی یا بیاموزم

پیش ازین ناز و خشم می کردم
تا من از تو جدا بیاموزم

چون خدا با توست در شب و روز
بعد ازین از خدا بیاموزم

در فراق سزای خود دیدم
چون بدیدم سزا بیاموزم

خاک پای تو را به دست آرم
تا از او کیمیا بیاموزم

آفتاب تو را شوم زره
معنی وَالضَّحَى بیاموزم

کهربای تو را شوم کاهی
جذبہ کهربا بیاموزم

از دو عالم دو دیده بردوزم
این من از مصطفی بیاموزم

سیر مازاغ و ماطغی را من
جز ازو از کجا بیاموزم

در هوایش طواف سازم تا
چون فلک در هوا بیاموزم

بند هستی فروگشادم تا
همچو مه بی‌قبا بیاموزم

همچو ماهی زره ز خود سازم
تا به بحر آشنا بیاموزم

همچو دل خون خورم که تا چون دل
سیر بی‌دست و پا بیاموزم

در وفا نیست کس تمام استاد
پس وفا از وفا بیاموزم

ختمش این شد که خوش لقای منی
از تو خوش خوش لقا بیاموزم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۴

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
ما چو مرغان حریص بی‌نوا

دم به دم ما بستۀ دام نویم
هر یکی گر باز و سیمرغی شویم

می‌رهانی هر دمی ما را و باز
سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

ما درین انبار گندم می‌کنیم
گندم جمع آمده گم می‌کنیم

می‌نیندیشیم آخر ما به هوش
کین خَلَل در گندم است از مکر موش

موش تا انبار ما حفره زده ست
وز فنش انبار ما ویران شده است

اول ای جان دفع شر موش کن
وانگهان در جمع گندم جوش کن

بشنو از اخبار آن صدر صدور
لا صَلَوَةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحُضُورِ*

گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟

ریزه‌ریزه صدق هر روزه چرا
جمع می‌ناید درین انبار ما؟

بس ستاره آتش از آهن جهید
و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید

لیک در ظلمت یکی دزدی نهان
می‌نهد انگشت بر استارگان

می‌کشد استارگان را یک به یک
تا که نفروزد چراغی از فلک

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی نباشد هیچ غم

* حدیث نبوی: نماز(عبادت) بدون حضور کامل نیست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵۸

دیدم همه عالم را نقش در گرما به
ای برده تو دستارم هم سوی تو دست آرم

هر جنس سوی جنسش زنجیر همی‌درد
من جنس کیم کاینجا در دام گرفتارم؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸

چیز دیگر ماند اما گفتنش
با تو روحُ الْقُدُسُ گوید بی مَنْش

نی تو گویی هم به گوش خویش‌تن
نی من و نی غیر من ای هم تو من

همچو آن وقتی که خواب اندر روی
تو ز پیش خود به پیش خود شوی

بشنوی از خویش و پنداری فلان
با تو اندر خواب گفته ست آن نهان

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق
بلکه گردونی و دریای عمیق

آن تُو زَفْتت که آن نِهصد تُو است
قُلْزَم ست و غَرَقه گاه صد تو است

خود چه جای حد بیداری ست و خواب
دم مزن وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

قرآن کریم، سوره الضحیٰ (۹۳)، آیه ۱

وَالضُّحَىٰ (۱)

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ (۲)

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳)

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ (۴)

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (۵)

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ (۶)

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۷)

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ (۸)

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰)

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

ترجمه فارسی

قسم به روشنایی روز.

و به شب، آن دم که آرام گیرد.

که پروردگارت نه تو را فرونهاده و نه دشمن داشته است.

و مسلماً آخرت برای تو بهتر از دنیاست.
و به زودی پروردگارت آنقدر به تو ببخشد که خشنود شوی.
مگر نه این است که تو را یتیم یافت و پناهت داد؟
و مگر نه این است که راه گم کرده ات یافت و راهت بنمود؟
و مگر نه این است که تو را نیازمند یافت و بی‌نیاز کرد؟
حال که چنین است یتیم را خوار مدار.
و با سائل خشونت مکن و از خود مران.
و اما نعمتهای پروردگارت را بازگو کن.

ترجمه انگلیسی

By the Glorious Morning Light.

And by the Night when it is still.

Thy Guardian-Lord hath not forsaken thee, nor is He displeased.

And verily the Hereafter will be better for thee than the present.

And soon will thy Guardian-Lord give thee (that wherewith) thou shalt be well-pleased.

Did He not find thee an orphan and give thee shelter (and care)?

And He found thee wandering, and He gave thee guidance.

And He found thee in need, and made thee independent.

Therefore, treat not the orphan with harshness,

Nor repulse the petitioner (unheard),
But the bounty of the Lord – rehearse and proclaim!

قرآن کریم، سوره (۵۳) نجم، آیه ۱۷

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ.

ترجمه فارسی

چشم او نلغزید و طغیان نکرد.

ترجمه انگلیسی

(His) sight never swerved, nor did it go wrong.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵۲

زاغ ایشان گر بصورت زاغ بود
بازهُمَّت آمد و مازاغ بود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵۶

طوطی ایشان ز قند آزاد بود
کز درون قند ابد رویش نمود